

تبارشناسی

تبارشناسی قبائل فتنه(9)- شبکه زیتون(3) علی هاشمی رفسنجانی در ضیافت آلبرت حکیم

9 دي 7 خرداد 1390

تبارشناسی قبائل فتنه(9)- شبکه زیتون(3)

علی هاشمی رفسنجانی در ضیافت آلبرت حکیم



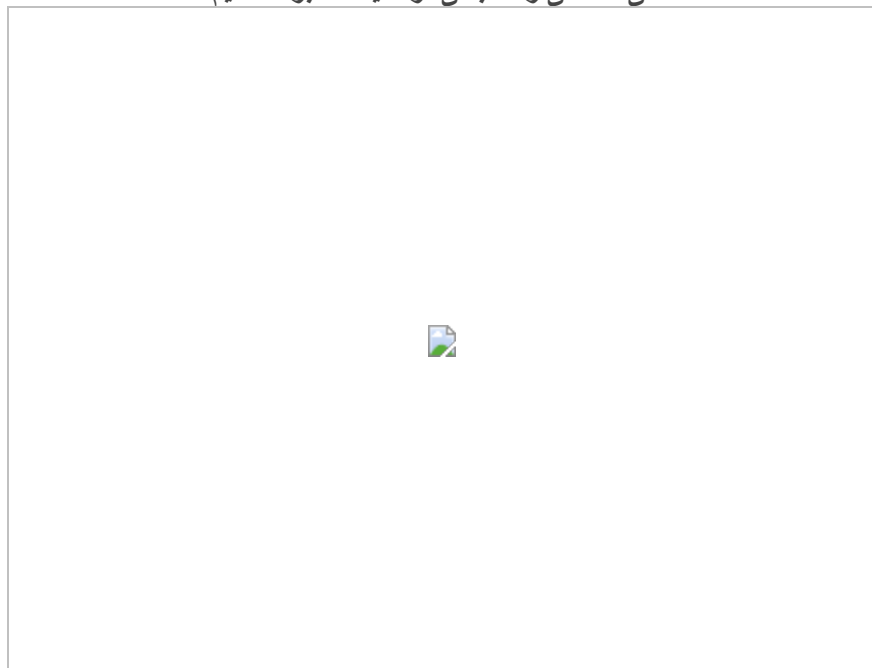
تارنمائي براي معرفي رجال معاصر

صفحه نخست
پست الکترونیک
آرشیو وبلاگ
عناوین مطالب وبلاگ

نوشته های پیشین

- تیر 1392
- خرداد 1392
- اردیبهشت 1392
- فروردین 1392
- اسفند 1391
- بهمن 1391
- دی 1391
- آذر 1391
- آبان 1391
- مهر 1391
- شهریور 1391
- تیر 1391
- خرداد 1391
- اردیبهشت 1391
- فروردین 1391
- بهمن 1390
- دی 1390
- آذر 1390
- آبان 1390
- مهر 1390
- خرداد 1390
- اردیبهشت 1390
- فروردین 1390
- خرداد 1389
- بهمن 1384

آرشیو موضوعی
نیایشگران دو قبیله
تبارشناسی قبائل فتنه
گارد سري بهائیت
بریده جراید تاریخ معاصر ایران
سازمان منافقین
جهودان



دکتر سید عبدالعزیز رضوانی

پوست گربه و گورباچف!

- پنجم فروردین 1364: «پیش از ظهر احمد آقا [خمینی] آمد گفت که بعضی از رسانه ها گفته اند امریکا به خاطر گروگانهایی که در دست مردم لبنان دارند تحت فشار است و مایل است که برای حل مشکل از ایران استمداد کند... گفتیم (!) اگر چنین درخواستی شد... مشورت کنیم». (هاشمی. خاطرات 1364؛ امید و دلواپسی. ص 43)

چرا هاشمی در این یادداشت از «فعل جمع» استفاده می کند. آیا می خواهد برای مذاکره با آمریکاییها، افراد هم نظری را پیدا کند؟!

- یکشنبه چهارم خرداد 1365: «... آقای مک فارلین مشاور ویژه ریگان و شخصیت‌های حساس دیگر امریکا در هیات اند. برای سران کشور ما کلت و شیرینی هدیه آورده اند و خواهان ملاقات با سران هستند. فرار شده هدیه را نپذیریم و ملاقات ندهیم و مذاکره را در سطح دکتر (محمد علی) هادی (نجف آبادی) و دکتر (حسن) روحانی و (فریدون) مهدی نژاد (وردی نژاد) مخفی نگهداریم... آنها بیشتر خواهان مذاکره در مسائل کلی و سیاسی اند... قبول نکردیم...» (هاشمی. خاطرات 1365؛ اوج دفاع. صص 108-107)

- دوشنبه 5 خرداد 1365 «در منزل بودم دکتر (محمد علی) هادی(نجف آبادی) و دکتر (حسن) روحانی آمدند و پس از توصیه آنها در مورد مسائل قابل بحث قرار شد، دکتر هادی با هیات امریکایی مذاکره کند. عصر آمدند و گفتند: مک فارلین ناراضی است و مدعی است به او توهین شده که چرا مقامات با او حرف نمی زنند و چرا هدیه اش را نمی پذیریم و می گوید: اگر من خرید پوست گربه به روسیه بروم گورباچف در روز، دو بار با من ملاقات می کند». (هاشمی. خاطرات 1365؛ اوج دفاع. ص 109)

چرا و چگونه "ریگان" به التماس افتاد

در اوایل دهه 1980 م. رونالد ریگان، رئیس جمهور جمهوری خواه آمریکا، کوشید در قبال ایران، رویکرد

شریکان قافله انقلاب
شبکه‌های جاسوسی
تاریخ دیپلماسی
سازمان‌های چریکی
مستضعفان
اسناد
چریک‌های مخفی
مفیان ترور

نویسندگان
دکتر سید عبدالعزیز رضوانی
بن عبید زاکانی
حمید رضا احمدی
سید وحید تقوی
محمد مهدی قزوینی
علی اکبر هدایتی
محمدرضا محمدی
دکتر مهدی سیف‌اللهی
صفت‌الله زرجه بوسستانی

پیوندها
دستنوشته‌های یک دانشجو
فروردین



POWERED BY
BLOGFA.COM

خلاصه آمار سایت

بازدید امروز: 40
بازدید دیروز: 51
افراد آنلاین: 1
بازدید کل: 10912
« نمایش آمار کامل »
powered by **webgozar**

عمل‌گرایانه را در پیش گیرد. به زعم وی بی‌اعتنایی به ایران یا از آن مهم‌تر جبهه گرفتن علیه ایران، موجب می‌شد کاخ کرملین شوروی دولت انقلابی ایران را به سوی خود جلب کند. با این پیش‌فرض، "مأموریت مک فارلین" طراحی شد.

در مقابل، هاشمی، موسوی و حسن روحانی، تعامل دیپلماتیک را مکمل دفاع مقدس می‌دانستند و بی‌میل نبودند برای تقویت قوای دفاعی در برابر صدام، از کشورهای غربی کمک بگیرند. بدیهی بود که آمریکایی‌ها آن قدر احمق نبودند که مک فارلین، معاون وزیر دفاع خود را به مثابه یک مهمان ناخوانده به ایران اعزام کنند. آنها در ایران، چراغ سبزی یافته و جای پای دیده یافته بودند. نفس مذاکره با دشمن، به منزله نفی شعار «نه شرقی و نه غربی» و ضربه زدن به اصل استقلال ملی ایران نیز برای آمریکایی‌ها جاذبه داشت.

پس از پیروزی ایران در عملیات بیت المقدس و فتح خرمشهر در سال 1361 موازنه قوا در دو سوی منازعه جدی بود و در این شرایط اگر طرف پیروز در برابر آمریکا نرمش نشان می‌داد، دلیل نداشت آمریکا همچنان از صدام حمایت کند. هدف از تحریک صدام، به زانو زدن انقلاب اسلامی در برابر استکبار جهانی بود و اگر این هدف از راه دیپلماتیک و در پوشش امداد رسانی به ایران محقق می‌شد، برای کاخ سفید رویای خوش بازگشت به ایران تعبیر شدنی بود. به علاوه دستگاه تبلیغاتی غرب، در برابر ناسیونالیسم عرب، انقلاب اسلامی را یک پدیده ناسیونالیستی و ایران‌گرایانه قلمداد می‌کرد که با سرشت عربی در ستیز بود. همکاری ایران با آمریکا، می‌توانست توده‌های مستضعف عرب را از آرمان‌های اسلامی انقلاب ایران، ناامید سازد. به همین دلیل مذاکرات مک فارلین، طرحی با هدف چند پیروزی بود که با برخورد قاطعانه امام(ره) به رسوائی بزرگ کاخ سفید منجر شد.

تو دهنی امام(ره) به کاخ سفید

روز چهارم خرداد 1365 مک فارلین و نورث همراه با چهار آمریکایی دیگر که احتمالاً مامور سیا بودند و همچنین یک دلال رژیم صهیونیستی راهی ایران شدند. آنها سه قبضه "کلت"، برای سران سه قوه، و یک "کیک" که به شکل کلید بود به همراه داشتند تا با آن، طی یک ضیافت با مقامات ایرانی، قفل روابط ایران و آمریکا را بکشایند.

قربانی فر به نورث اطمینان داده بود که ایرانی‌ها منتظر سلاح هستند و حتی از آنان استقبال خواهند کرد. قربانی فر، خبر ورود هیات آمریکایی را خودش به مقامات ایران داد. مک فارلین با نام جعلی "شون دولین" و هیئت همراه با گذرنامه ایرلندی وارد تهران شدند. هواپیمای آمریکایی آنها به پایگاهی نظامی منتقل شد ولی مک فارلین سه ساعت و نیم در فرودگاه مهرآباد معطل شد. (فاطمه علیزاده، مک فارلین، انتشارات روزنامه ایران، 1388، ص 10)

هیچ مقام عالی رتبه ایرانی از این هیئت استقبال نکرد. آنها را پس از چند ساعت معطلی در هواپیما و فرودگاه به هتل آزادی بردند. در حالی که مک فارلین خواستار دیدار با سران سه قوه بود، امام(ره) از دیدار مقامات عالی کشورمان با آنها جلوگیری کردند. به جای سران سه قوه، حسن روحانی، هادی، وردی نژاد، نجفی، مصطفوی، کنگرلو و... با مقامات آمریکایی دیدار کردند و آنها دست از پا دراز تر خاک ایران را ترک کردند. این ناکامی چند ماه بعد افشا شد و به خودکشی مک فارلین و سرطان و مرگ ویلیام کیسی رئیس سازمان سیا انجامید.

سفر مک فارلین با تمهیدات کانال ارتباطی اول (قربانی فر-کنگرلو-موسوی) تدارک دیده شده بود. اما با وجود ناکامی، آمریکایی‌ها، «کانال دومی» را برای تحمیل نظرات خود به ایران جستجو کردند.

کانال دوم

وقتی سفر مک فارلین بی نتیجه ماند، بازماندگان شبکه زیتون و سیا، جستجو برای ایجاد کانال دیگری را آغاز کردند. "درویش" یک ایرانی مقیم لندن جوانی 25 ساله را به "آلبرت حکیم" معرفی کرد. حکیم نیز یک ایرانی یهودی تبار مقیم لندن بود که مغازه جاسوسی دو نبش داشت و هم برای "سیا" کار می‌کرد و هم برای "موساد". اما آن جوان 25 ساله چه استعدادی داشت که امید آمریکایی‌ها را برانگیخت؟

او "علی هاشمی بهرمانی" برادر زاده رئیس وقت مجلس شورای اسلامی و دانشجوی رشته "زمین شناسی" دانشگاه شهید بهشتی بود و ظاهراً برای معالجه بیماری چشم، در مرداد ماه 65 به اتفاق همسرش عازم بلژیک شده بود.

"جلال ساداتیان" کاردار ایران در لندن، به علی گفته بود: تماسهایی با سفارت گرفته می‌شود اما من با اینکه نماینده رسمی جمهوری اسلامی ایران هستم، نمی‌توانم پاسخگوی آنها باشم. آنها خواستار معامله با ایران هستند.

وقتی نماینده سیاسی ایران نمی‌توانست به این درخواستها پاسخ دهد، چرا جوانی که هیچ مسئولیت و تجربه‌ای ندارد، به این درخواستها پاسخ می‌داد؟ بازماندگان شبکه زیتون، او را به خوبی می‌شناختند. درباره نفوذ ایرانیان مقیم اروپا و آمریکا در دهه‌های 1350 یکبار در تبارشناسی عبدالعلی بازرگان(9 دی شماره؟؟) و سفر اعضای "نهضت خدایپرستان سوسیالیست"(رهنورد، موسوی، کاظم سامی، حبیب‌الله پیمان و...) سخن گفته‌ایم.

آشنائی آمریکایی‌ها با خانواده آقای هاشمی هم کم نبود. شخص هاشمی رفسنجانی در خاطراتش از

سفرهایش به آمریکا سخن به میان آورده است. اما از این سفرها مهم‌تر باید از پیوند محمد هاشمی-عموی دیگر علی-با گروه "سماع" در فرصتی دیگر سخن بگوئیم.

به هر روی علی هاشمی، باب ملاقات با آمریکایی‌ها را گشود. وی در خرداد 1387 به مجله "شهروند امروز" گفت: «من به آنها گفتم که مسوولیتی ندارم و آنها گفتند که ما صرفاً می‌خواهیم که شما پیامان را به گوش آقای هاشمی برسانید... مشخص شد (چگونه؟! که آن افراد مقام حکومتی نیستند اما کسانی هستند که با شورای امنیت آمریکا کار می‌کنند. یکی از آنها فردی به نام آقای حکیم بود که ایرانی‌الاصل بود و چند سال پیش در کره جنوبی فوت کرد. یکی دیگر از آنها هم فردی به نام ریچارد سیکورد بود که قبلاً معاون وزیر دفاع آمریکا بوده و مدت زیادی هم در ایران حضور داشته است. مترجمی هم همراه آنها بود که گویا قبلاً در سفارت آمریکا در تهران کار می‌کرده است. جلسه ما در هتلی در بلژیک برگزار شد.»

اثبات شجاعت

آنها به هدف خود رسیدند و علی را قانع کردند که با عمویش مذاکره کند. او نیز باید از این فرصت استفاده می‌کرد تا شجاعت خویش را به عمویش اثبات کند. وقتی پدرش قاسم، در گذشته بود، بار مسئولیت خانواده او بر دوش اکبر هاشمی رفسنجانی افتاده بود. و علی هم می‌کوشید برای قدرشناس از عمو، داوطلب مأموریت‌های بزرگ برای وی باشد!

علی هاشمی در ادامه می‌گوید: «من وقتی از سفر برگشتم شرح آن دیدار را در چندین صفحه نوشتم و وقتی از آقای هاشمی رفسنجانی گرفتم... و ماجرا را هم کاملاً توضیح دادم. ایشان ماجرای (سفر ناکام) مک فارلین (به ایران) را تکذیب کردند و گفتند که به نظرم چنین چیزی درست نیست (!) و واقعیت ندارد. اما بعد گفتند که حالا شما گزارشت را بگذار اینجا باشد. بعد هم که من یکی، دو بار پیگیری کردم هیچ نتیجه‌ای نگرفتم. من در آن زمان ارتباطی هم با دفتر امام داشتم. با یکی از دوستان که در دفتر امام بود (چه کسی؟! اجمالی مشورت کردم و ایشان پیشنهاد داد که من با آقای محسن رضایی که ارتباط هم داشتیم، جلسه‌ای بگذارم... به دیدار آقای رضایی رفتم و موضوع را توضیح دادم. آقای رضایی تکذیب نکرد (!) و گفت آنچه گفتمی اتفاق افتاده است. ما هم اگر بتوانیم از نظر استراتژیک از آنان کمک بگیریم، این همه تلفات نخواهیم داشت و پیروزی بچه‌ها در جنگ بیشتر می‌شود... و حالا شما هم کاری به این موضوع نداشته باش. فقط سرنخ‌هایت را به «بچه‌هایی که من معرفی می‌کنم» وصل کن تا کار ادامه پیدا کند.»

البته رضایی چندی پیش اذعان کرد که حقایق ماجرای مک فارلین را «تنها آقای هاشمی» می‌داند. وی طی گفتگویی با خبرگزاری فارس، می‌گوید: «اصل جریان، از شخص محسن کنگرلو که مشاور آقای میرحسین موسوی بود شروع شده بود، این فرد (کنگرلو) کارهای خود را با آقای هاشمی پیش می‌برد و هنگامی که ما متوجه شدیم که در تهران اتفاقاتی در جریان است وارد ماجرا شدیم و محسن کنگرلو را به عنوان رابط دوم قرار دادیم و آقای وردی نژاد که معاون اطلاعات سپاه بود و بعداً مسئول خبرگزاری جمهوری اسلامی شد را به عنوان رابط اصلی قرار دادیم. در واقع ابتکار عمل را به دست گرفتیم تا ببینیم پشت صحنه چه می‌گذرد...»

علی هاشمی اذعان می‌کند که برای ملاقات بعدی عازم ترکیه می‌شود و از طریق ترکیه پس از ساعتها پرواز با هواپیمایی کوچک که برای سوخت‌گیری توقفی هم داشته است به «مکان ناشناخته» (!) مورد نظر مذاکره کننده می‌رسد. وی از آن مکان سخنی به میان نمی‌آورد یا اساساً خود نیز آن مکان را نمی‌شناسد. اگر این «مکان ناشناخته» اسرائیل نبود، دلیل داشت موقعیت آن ذکر نگردد؟! در این مذاکره عمدتاً درباره «تروریسم، گروهان‌های آمریکایی در لبنان و آزادی آنها»، «استراتژی ایران، روسیه و امنیت خلیج فارس»، «مصالح ایران و آمریکا» و... سخن به میان می‌آید.

به راستی علی هاشمی، چه نقشی در نظام جمهوری اسلامی داشت که می‌بایست تا این سطح مباحث راهبری نظام را به دشمن منتقل کند؟ جوانی فاقد هرگونه تحصیلات مرتبط و تجربه دیپلماتیک، تنها به دلیل «برادر زاده هاشمی بودن» چقدر هوشیار بود که اسرار نظام را افشا نکند؟! آن آشنائی که در بیت امام (ره) وی را به محسن رضایی رهنمون ساخت چه کسی بود؟! علی هاشمی البته تصریح دارد که پس از انعکاس مذاکراتش به آقای هاشمی، دیگر نقشی در این خصوص نداشت.

اما وی ظاهراً حتی پس از سفر به آن «مکان ناشناخته» (!) همراه با سمیعی، در آلمان با آلبرت حکیم دیدار کرد. حکیم از حضور سمیعی در این دیدار تعجب کرد. ولی، علی، "سمیعی"، را به عنوان محور مذاکرات قلمداد کرد. آیا سمیعی، از «بچه‌های محسن رضایی» بود؟! سمیعی و طرفهای آمریکایی دچار اختلاف شدند. ولی پای علی هاشمی، مجدداً به جلسه دیگری با آمریکایی‌ها کشیده شد. در آخرین جلسه، "نورث" (همکار مک فارلین) از علی تشکر کرد و یک انجیل که ریگان پشت آن، به دست خط خود مطالبی نوشته بود به او داد تا به عمویش تسلیم کند. (محسن هاشمی و حبیب الله حمیدی. ماجرای مک فارلین. 1388. ص 152)

آقای هاشمی در سخنرانی روز 13 آبان 1365 با تأیید ادامه مذاکرات غیر مستقیم خود با آمریکایی‌ها، می‌گوید: «آقای ریگان یک انجیلی را برداشته و یکی از آیات انجیل که مضمون آن این بود که ادیان خدا همه با هم هستند آن را برداشته بود با خط خودش امضاء کرده بود و برای اعتقاد ما این را فرستاده بود» (روزنامه کیهان، 14 آبان 1365)

آقای هاشمی آن قدر بهره هوشی داشت که دریابد آمریکایی‌ها، پای یک جوان 25 ساله را تنها از آن رو که برادر زاده اوست به مذاکرات گشوده‌اند. با وجود اطلاع برخورد قاطع حضرت امام(ره) با مک فارلین، چرا مذاکرات غیر مستقیم هاشمی با آمریکا ادامه یافت؟

طی چند دور مذاکره علی هاشمی چه مباحثی مطرح شد؟

طی این مذاکرات، چه وعده‌هایی رد و بدل شد؟

آیا منافع شخصی و خانوادگی هم مورد بحث قرار گرفت؟

با وجود آنکه هدف آمریکایی‌ها از این مذاکرات، براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران بود، آنها استفاده لازم را از مذاکره با این جوان بی تجربه نبردند؟

در معرفی «شبکه زیتون» در دو شماره پیشین 9 دی به پیوندهای شبکه زیتون و سیا با دفتر موسوی-نخست وزیر- گروهک مهدی هاشمی، بیت آقای منتظری-فائم مقام رهبری- و... سخن گفتیم. سیا و موساد، از مدتها پیش آرزوی «رحلت حضرت زود هنگام حضرت امام(ره)» را داشتند و برای شرایط پس از رحلت حضرت امام(ره) نیز چتر مدیریتی خود را به بیت آقای منتظری گسترده بودند.

آیا یکی دیگر از اهداف آمریکایی‌ها در چند دور مذاکره با علی هاشمی، تکمیل اطلاعات و پیش بینی‌های لازم برای "ایران پس از رحلت امام(ره)" نبود؟

اگر عوامل مذاکرات، برای پاسخگویی روشن به این پرسشها، توضیحات بیشتری ندهند، می توانیم با تکمیل قطعات موجود از ارتباطات شبکه زیتون به آنها پاسخ دهیم.

در اوج شکل گیری معامله پنهان مک فارلین، نگاه آقای هاشمی به بیت آقای منتظری بسیار قابل توجه است. دستگاه امنیتی کشور به امر حضرت امام(ره) مأموریت داشت با جنایات مهدی هاشمی برخورد کند. اما آقای هاشمی در این موضع نیز رویکردی متفاوت با حضرت امام(ره) داشت و هنوز در جستجوی راهی برای نجات سید مهدی هاشمی بود.

- 11 اردیبهشت 1365: «سید مهدی هاشمی آمد. از خودش دفاع کرد و داشتن گروه مخفی و اسلحه و تدریج و پخش اعلامیه علیه بعضی از مسئولان را تکذیب کرد. گفتم به خاطر حفظ اعتبار آیت‌الله منتظری باید جنبه اثباتی قضیه درست شود(!) من پیشنهاد کرده‌ام که به عنوان سفیر به خارج برود، او این را تبعید تلقی می‌کند.» (هاشمی رفسنجانی. خاطرات سال 1364؛ امید و دلواپسی)

توجیه معامله با شیطان

آقای هاشمی با چه توجیهی مذاکرات خود را با آمریکایی‌ها ادامه می داد؟ مگر اساساً جنگ تحمیلی با تحریک عراق از سوی استکبار جهانی آغاز نشده بود؟ چرا باید با سردمداران اصلی جنگ تحمیلی معامله صورت می گرفت؟ وی در گفتگو با کیهان می گوید: «شاید ده یا بیست بار از مسوؤلان کشور شنیده اید که ما به هر حال از جیب همین غربی‌ها، دلال‌ها و یا کمپانی‌های غربی سلاح تهیه می کردیم با واسطه، بی واسطه، گران تر و گاهی ارزان تر.»

اشتغال ظالمان به ظالمان

گریز از دستورات اکید حضرت امام(ره) مصدق بارز ظلم به ولایت فقیه بود. از نتایج پرتنم برخورد هوشمندان حضرت امام(ره) با مک فارلین این بود که همه افرادی که تحت تأثیر مدیریت شبکه زیتون بودند، با یکدیگر به منازعه افتادند.

معامله پنهانی، مک فارلین با موسوی و هاشمی از طریق بیت آقای منتظری افشا شد. قربانی فر به کنگرلو-مشاور امنیتی موسوی- طوماری نوشت و از عدم پیگیری این معامله، گلایه کرد. وی مدعی شد که ناکامی در این معامله به او زیان مالی زده است. اما از آن مهمتر، اعتبار قربانی فر، در شبکه‌های جاسوسی بین‌المللی خدشه دار شده بود.

کنگرلو چه پاسخی می توانست به قربانی فر بدهد؟ حضرت امام(ره) چون کوه ایستاده بودند و اجازه نمی‌دادند کسی با مستکبران بر سر خون پاک جوانانی که در دفاع مقدس خون خویش را در طبق اخلاص نهاده بودند، معامله کند.

قربانی فر، ناگزیر شکوائیه خود را به قائم مقام رهبری برد. باند مهدی هاشمی که در این ایام به دلیل جنایت‌هایش به امر حضرت امام(ره) تحت پیگرد وزارت اطلاعات بود، از طریق اعضای باند خود این ماجرا را فاش ساخت و افشای این معامله ناکام، رسوائی بزرگی برای کاخ سفید ایجاد کرد.

درباره دلایل این اقدام باند مهدی هاشمی، هنوز تحلیل جامعی صورت نگرفته است. ممکن است تعامل شبکه زیتون و سیا با -کانال‌های اول و دوم- برای مهدی هاشمی و رفقاییش حسادت برانگیز بوده باشد. این نوع حسادت را در جریان کنفرانس برلین-فروردین 1379- به طور بارز شاهد بودیم. چپ‌های دست آموز ایرانی مقیم آلمان، از میزان اعتباری که غرب به دوم خردادی‌ها اعطا کرده بود، عصبانی شدند و کنفرانس برلین را به هم زدند. شاید باند مهدی هاشمی از افزایش اعتبار کانال‌های اول و دوم نزد غرب عصبانی شده بودند.

از آن مهمتر، باند مهدی هاشمی، افشای جنایت‌های خود را ناشی از رقابت هاشمی رفسنجانی و موسوی با خود می دانستند. بنابراین باید با یک حال‌گیری امنیتی-سیاسی، به حیثیت هاشمی و موسوی ضربه می زدند.

این احتمال، البته می تواند مکمل احتمال پیشین باشد. زیرا با این افشاگری آنها به هاشمی و موسوی

ضربه زدند و هم به شبکه زیتون فهماندند که نباید باند مهدی هاشمی را دست کم بگیرد و آنها را در گرداب پیگردهای امنیتی وزارت اطلاعات تنها بگذارد. اما همه ماجرا این دو تحلیل نیست.

قاچاقچیان واشنگتن را مجازات می کند

سطح منازعات نیروهای سیاسی بر سر معامله ناکام مک فارلین از ایران فراتر رفت و پای واشنگتن، تل آویو، ریاض را نیز به نبرد امنیتی-اطلاعاتی نفس گیر با مقامات سوئیس و شبکه‌های پولشوئی جهانی کشاند. چگونگی ارتباط این مأموریت با عملیات تطهیر پول و پیدا شدن نقش مافیای بین المللی قاچاق و سیاستمداران فاسد سوئیسی خود داستانی طولانی دارد که در این مجال بیان همه ابعاد آن نه مفید است و نه ضروری. از این رو تنها به اشاره‌ای در این خصوص اکتفا می کنیم.

الیزابت کپ، وزیر دادگستری سابق سوئیس به همراه شوهرش و یک شریک لبنانی با نام "شکرچی" شرکتی را در زوریخ تاسیس کرده بودند تا با مافیای جهانی مواد مخدر معامله کنند. بخشی از معاملات آنها، با "پابلو اسکویار" کلمبیایی به شبکه جهانی ترافیک کوکائین منتهی می‌شد و مرزهای آمریکا را هم در می‌نوردید. افشای سیطره این شبکه قاچاق در آمریکا، اعتراض افکار عمومی را علیه رونالد ریگان رئیس جمهور وقت برانگیخت. مردم آمریکا که خود را یک ابرقدرت می‌دیدند، کاخ سفید را شمات می‌کردند که چگونه نمی‌تواند ردپای قاچاقچیان کشوری کوچک به نام سوئیس را شناسایی و با آنها برخورد کند؟!

ریگان، از مقامات سوئیس خواست ترافیک کوکائین با خاک آمریکا را متوقف سازد. ولی کسی به ریگان اعتنا نمی‌کرد. ریگان حتی خواسته خود را تعدیل کرد و برای اقناع افکار عمومی آمریکا، خواستار برکناری صوری "الیزابت کپ" از وزارت دادگستری شد. تمهیدات آمریکا برای کاهش فعالیت مقامات سوئیس در عملیات پولشوئی بی‌فایده بود. زیرا سود هنگفتی به شبکه بانکی سوئیس هدایت می‌شد. (دکتر مهدی صحرانی. سوئیس بزرگترین تطهیر کننده پول در جهان. صص 10 تا 17)

اما سوئیس‌ها، در برابر قلدری آمریکا، سکوت نکردند بلکه در جستجوی فرصتی برای مجازات ابرقدرت مدعی بودند. این فرصت با دستگیری مردی ماجراجو و تبهکار در سوئیس مهیا شد. او یک عضو شبکه زیتون و باند مهدی هاشمی بود.

"نقی.گ"، یک مجرم سابقه دار ایرانی که در دوره رژیم پهلوی، به جرم کلاهبرداری محکوم و به زندانی در اصفهان محکوم شد. وی در بحبوحه پروزی انقلاب اسلامی، از زندان اصفهان گریخت. او در زندان با سید مهدی هاشمی آشنا شده بود و به پس از پیروزی انقلاب اسلامی توانست خود را به بالاترین سطوح باند تروریستی مهدی هاشمی برساند.

وی پس از مدتی در سوئیس مقیم شد تا همانند قربانی فر، فعالیت تبهکارانه را با دلالتی پی‌گیری کند. اما پس از مدتی پلیس سوئیس او را بازداشت کرد و به دستگاه قضائی سپرد.

در جریان رسیدگی به پرونده نقی.گ، وزارت دادگستری سوئیس، از ارتباطات نقی.گ با شبکه زیتون و باند مهدی هاشمی مطلع شد. الیزابت کپ و شکرچیان با کشف این ارتباطات، گوئی به سرمایه خوبی دست پیدا کرده بودند. نقی.گ، به مافیای پولشوئی سوئیس پیوند خورد و همزمان ارتباطات باند مهدی هاشمی را هم توسعه داد.

وقتی قربانی فر از نوشتن طومار شکوائیه به محسن کنگرلو نتیجه نگرفت این طومار را به آقای منتظری داد. تا اهدافش را از طریق ارتباطات قدیمی شبکه زیتون با باند مهدی منتظری، پیگیری کند.

اما سطح منازعات داخلی بالا گرفته بود و مهدی هاشمی، برای رهائی خود از پیگردهای امنیتی در جستجوی راه حلی بود. او سوزاندن ارتباطات کانال‌های اول و دوم و افشای ارتباطات هاشمی و موسوی با آمریکایی‌ها را راه حل مناسبی تشخیص داد.

نقی.گ، به باند مافیائی الیزابت کپ و شکرچیان، ماجرای معامله ناکام آمریکائی‌ها با ایران را تشریح کرد. این بهترین فرصت برای کپ و شکرچیان بود تا کاخ سفید را مجازات کنند. واشنگتن، در حالی سوئیس را به پولشوئی و قاچاق متهم می‌ساخت که خود با همکاری تل آویو و آل سعود، در آرزوی معامله اسلحه با ایران بود و حتی برای این معامله یک هیأت رسمی به ایران عزام کرده بود.

شکرچیان، خبر این معامله ناکام را به مجله لبنانی "الشراع" داد و رسوائی ایران-گیت را برای کاخ سفید پدید آورد. این هفته نامه در شماره 12 آبان 1365 نوشت: «رابرت مک فارلین... به طور محرمانه از تهران دیدار کرد و گفتگوهای بسیار مهمی با دکتر محمد لوسانی به نمایندگی از وزارت امور خارجه و محمد علی هادی، نائب رئیس کمیته روابط خارجی مجلس شورای اسلامی و یکی از افسران عالی رتبه ارتش انجام داد».

این گزارش البته به شکلی هدفمند واقعیات و اکاذیب را در هم آمیخت تا به نیاز مهدی هاشمی هم برای جوسازی پاسخ داده باشد.

پس از انتشار این گزارش، حضرت امام(ره) به آقای هاشمی توصیه کردند در مراسم 13 آبان، حقایق را به مردم بگویند. وی در این مراسم گفت: «افتخار سلاطین دنیا این است که با یکی از سردمداران آمریکا ملاقات کنند. ولی جمهوری اسلامی ایران، چون روی پای خودش ایستاده و به خدا اتکا کرده آنقدر قدرت دارد که آنهایی که بی اجازه وارد ایران می‌شدند التماس می‌کنند، خواهش می‌کنند که شفقت ما را جلب کنند و ما را به عنوان میهمانی که به مسلمانی وارد شد تحت فشار معنوی بگذارند(!)، ولی جمهوری اسلامی می‌گوید نه ما با کسی که آثار خیانتش مشهود است نمی‌توانیم مذاکره کنیم».(روزنامه

فرار به جلو

سید مهدی هاشمی با افشای این فضاها، توانست با فرار به جلو، پیگردهای امنیتی علیه خود را لافل برای استاد ساده لوح خویش، توجیه کند. آقای منتظری وی ظاهراً باور کرد که این اتهامات به مهدی هاشمی به دلیل افشای ماجرای مک فارلین، زده شد! و با وجود مستندات فراوان قتل آیت الله شمس آبادی، زهره بنیانیان-همسر سلمان صفوی، برادر رحیم صفوی- و... با هدف حمایت از مهدی هاشمی، در برابر حضرت امام(ره) ایستاد.

آقای منتظری اکنون در عالم برزخ حقایق بسیاری را می بیند. به تعبیر حضرت امیر مومنان(ع)؛ «مردم در خوابند و چون بمیرند بیدار گردند.»
 مهدی هاشمی حتی اگر دستي در این جنایات نداشت، خدمات شایانی به شبکه‌های جاسوسی کرد. در فرصتی دیگر پیوندهای شبکه زیتون و سیا با باند مهدی هاشمی و بیوت منتظری، طاهری اصفهانی و... را تشریح خواهیم کرد. انشاءالله

+ نوشته شده در شنبه هفتم خرداد 1390 ساعت 16:48 توسط دکتر سید عبدالعزیز رضوانی | [آرشیو نظرات](#)